

بسم الله الرحمن الرحيم

آنچه پیش روی خوانندگان ارجمند قرار دارد، سلسله مباحثی است برگرفته از دروس خارج فقه آیت الله رشاد تحت عنوان «فقه الولایه»

فقه الولایه ۱۴۰۰/۳/۲۰

بررسی آیات دال بر ولایت ولی فقیه

امروز یک نکته و بحثی را مطرح می‌کنم که از اهمیت خاصی برخوردار است و لازم است که روی آن کار شود اینک کمتر کسی برای «ولایت فقیه» تمسک به آیات قرآنی کرده است. احیاناً بعضی مطالب از لسان بعضی از اعظام طرح شده ولی یک بحث منسجم از قبل بزرگان مطرح نشده است.

تفاوت فقه الولایه با فقه الحکومه و فقه السیاسه

تفکیکی که ما انجام دادیم احتمالاً پیشینه ندارد و من بر نخوردم. ما فقه الولایه را بالمعنی الاخص اخذ کردیم و آن را معادل فقه الحکومه بلکه معادل فقه السیاسه قرار ندادیم زیرا «فقه السیاسه» اعم از «فقه الحکومه» است و فقه الحکومه لزوماً معادل فقه الولایه بالمعنی الاخص نیست. فقه الولایه به معنای «ما یتعلق بشئون ولی الامر فقهیاً» است؛ بعضی از وظایف و تکالیف بر عهده فقیه و ولی امر مسلمین است که فراتر از وظایف انسانی که در رأس حکومت قرار دارد و به عنوان رأس هرم قدرت در یک حکومت معین مطرح هستند وجود دارد. شاید بتوان گفت که «فقه الولایه» یا «الولایه» در دو مستوی کاربرد دارد؛ یکبار می‌گوییم فقه الولایه یعنی «فقه ولی الامر»، بار دیگر می‌گوییم فقه الولایه یعنی فقه الحکومه؛ ولایت معادل «حکومت».

بررسی کتاب «فقه الولایه و الحکومه الاسلامیه»

ما تفکیک کردیم که باید فقه الولایه‌ای داشته باشیم - حتی اگر حکومت هم نباشد - و با این تلقی مبحث فقه الولایه را ارائه کردیم. امت «ولی» می‌خواهد ولو حکومتی مستقر نباشد؛ البته از وظایف ولی این خواهد بود که حکومت هم اقامه کند. دوستان باید توجه داشته باشند تلقی ما از عنوان «فقه الولایه» با تلقی مثلاً آیت الله مظاهری در کتاب «فقه الولایه و الحکومه الاسلامیه» متفاوت است. غرض اینک من دیدم ایشان کار با ارزشی انجام دادند؛ از باب قدردانی از این کار علمی ارزشمند ایشان عرض می‌کنیم که ایشان فرمودند برای ولایت فقیه نیز به ادله عقلیه می‌توانیم استدلال کنیم و چند تقریر به عنوان استدلال عقلی آورده‌اند و به کتاب، اخبار و اجماع نیز می‌توان تمسک کرد. و بعد در بخش مربوط به کتاب و آیات فرمودند که قبل از آنکه وارد بحث شویم باید

متذکر دو نکته شویم؛ نکته اول اینکه وقتی به آثار فقها مراجعه می‌کنیم فقهایی ما در حدی که به نظر می‌آید به آیات قرآنی برای اثبات ولایت فقیه تمسک نکرده و اگر بعضی هم اشاره کرده‌اند بحث آنچنانی که شاید و باید باشد نیست. ولی ایشان فرمودند آیات بسیاری هست که می‌تواند بر ولایت فقیه دلالت کند و بیش از ۱۰ آیه وجود دارد که می‌توان به آنها برای اثبات این مبحث استدلال کرد.

نکته دوم ایشان این است که حال که قائل شدیم آیات قرآنی بر ولایت فقیه دلالت دارد، کسی اشکال کند که اگر [آیات] دلالت داشت چرا اصحاب به آنها تمسک نکردند یا کسی آیاتی که ما شاهد ولایت فقیه قلمداد می‌کنیم را ابطال کرده و بگوید دلالت آن کافی نیست؟ ایشان می‌فرماید اگر کسی بگوید این آیات دلالت ندارد ما ضرر نکردیم زیرا ادله روایی ولایت فقیه بسیار بسیار کمّاً و کیفاً عالی است و ولایت فقیه با همان‌ها اثبات می‌شود و اگر کسی هم دلالت آیات بر ولایت فقیه را انکار کرد جاهد و منکر هم سودی نکرده است زیرا مشکل حل او نمی‌شود به جهت اینکه روایات دلالت دارد؛ اگر دلالت آیات را انکار کند نمی‌تواند دلالت روایات را انکار کند.

و بعد به خوبی ایشان گفتند پس بنابراین این توقع که مثلاً راجع به جزئیات ولایت فقیه یا جزئیات ولایت مطرح است مانند «فقاہت دارای ولایت است» (در مرتبه‌های بعد از ولایت ائمه علیهم السلام)، کسی اشکال کند که اگر چنین است چرا مسئله به این مهمی در قرآن نیامده است؟ ایشان جواب می‌دهند که این مطلب راجع به مسائل دیگر هم مطرح شده و حضرات معصومین علیهم السلام جواب داده‌اند. در ادامه می‌فرمایند که مرحوم کلینی در کافی در خبر صحیح از ابی بصیر نقل کرده که از امام می‌پرسد یک عده می‌گویند اگر واقعاً حق با علی علیه السلام است، اگر امیرالمومنین علیه السلام دارای ولایت است، اگر اهل بیت علیهم السلام اولیاء و اولی الامر هستند چرا در قرآن ذکر نشده است؟ مگر این مسئله کم اهمیت بوده است؟ چرا قرآن مطلب به این مهمی را نیاورده و خداوند متعال در خلال آیات ذکر نفرموده است؟ خوب بود که برای ریشه‌کن شدن اختلافات، خدای متعال اسم علی علیه السلام را در قرآن ذکر می‌کرد؛ بعد حضرت علیه السلام پاسخ می‌دهند.

من مطلبی را در کلمات حضرت صادق ارواحنا فداه اشاره کنم و آن اینکه بله! اسم ذکر نشده است ولیکن رسم و وصف ذکر شده است. در کمتر موضوعی از موضوعات مهم به اندازه ولایت امیرالمومنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام در قرآن آیه وجود دارد. چند آیه برای حج و خمس وجود دارد؟ آیا این‌ها مهم نیستند؟ آیا حج کم چیزی است؟ مگر نه این است که حج، زکات و صلات در کنار ولایت هستند؟ خب درباره حج چند آیه وجود دارد؟ یک آیه. و ایشان [جناب ابی بصیر] می‌فرماید که حضرت علیه السلام جواب دادند: فَقَالَ قُولُوا لَهُمْ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص نَزَّلَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةَ وَلَمْ يُسَمِّ اللَّهَ لَهُمْ ثَلَاثًا وَلَا أَرْبَعًا حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ وَ نَزَّلَتْ عَلَيْهِ الزَّكَاةَ وَلَمْ يُسَمِّ لَهُمْ مِنْ كُلِّ أَرْبَعِينَ دِرْهَمًا دِرْهَمًا حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ (الکافی. ط الاسلامیه. ج ۱. ص ۲۸۶) آیا نماز بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل نشد؟! خداوند متعال درباره نماز مانند اینکه سه رکعت یا چهار رکعتی است هیچ چیزی نفرموده است تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را تفسیر فرموده است. فرموده نماز صبح دو رکعت است، نماز ظهر و عصر و عشا چهار رکعت است و نماز مغرب سه رکعت است این در حالی است که نماز عمود دین است؛ مگر غیر از این است که «إِنْ قُبِلَتْ قَبْلَ مَا سَوَاهَا وَإِنْ رُدَّتْ رَدًّا مَا سَوَاهَا» (بحارالانوار. ط دار احیاء التراث العربی. ج ۱۰. ص ۳۹۴) مگر صلات اینقدر مهم نیست؟ خب جزئیات صلات کجای قرآن آمده است؟ حضرت علیه السلام فرمودند به آنها بگویید جزئیات صلات در کجای قرآن ذکر شده است؟ این احاله شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر بفرمایند.

باز در ادامه [حضرت علیه السلام] فرمودند «...و نزلت علیه الزکاة و لم یسمّ لهم من کلّ أربعین درهما درهم، حتّٰی کان رسول الله صلی الله علیه و آله هو الذی فسّر ذلک لهم». مگر کسی می تواند انکار کند که چیزی به نام زکات نداریم؟ و اتفاقاً در مورد زکات و صلات آیات مکرر وجود دارد. هر جا صلات ذکر شده زکات هم ذکر شده است. آیات فراوانی راجع به اصل تشریع صلات و زکات وجود دارد اما از جزئیات هیچ کدام چیزی گفته نشده است. اینها احاله شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر بفرمایند.

و در ادامه [حضرت علیه السلام] فرمودند «...و نزل الحجّ فلم یقل لهم: طوفوا اسبوعا حتّٰی کان رسول الله صلی الله علیه و آله هو الذی فسّر ذلک لهم» حج نازل شده است اما خداوند متعال نفرموده که هفت بار طواف کنید؛ جزئیات نیامده و اینها احاله شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر بفرمایند. ایشان [آیت الله مظاهری حفظه الله] این روایت را آوردند که بسیار مناسب است [که می فرمایند] اولاً توقع اینکه حتماً ولایت فقیه در قرآن ذکر شده باشد خیلی لازم نیست ثانیاً اگر ما آیاتی را شاهد آورده ایم و کسی ابطال کرد به هیچ جا بر نمی خورد. به هر حال می گویم روایت کافی است. نه ما ضرر کردیم و نه منکر و جاهد سود کرده است. ایشان بعد از ذکر این، تعدادی از آیات را آوردند.

همین سبب شد که من تأملی کنم که آیات دیگری را هم می توان افزود؟ بله! ممکن است و تنها همین آیاتی که ایشان ذکر فرموده اند نیست؛ آیات دیگری هم وجود دارد که می توان به آنها برای اثبات ولایت فقیه تمسک کرد.

آیات دال بر ولایت ولی فقیه

۱. اولین آیه ای که ایشان آوردند «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء. ۵۹).
 ۲. آیه دوم که ذکر فرمودند «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا أَتَزَّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَكَّمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا» (نساء. ۶۰).
 ۳. سومین آیه ای که ایشان آوردند «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا» (نساء. ۸۳).
- آیه دیگر که البته من وقتی به قرآن مراجعه کردم دیدم به یک آیه نباید در تقریر استدلال قناعت کرد لهذا در مجموع من سه آیه را در کنار هم قرار دادم. ایشان عمدتاً به آیه ۲۴۶ تمسک فرمودند ولی به نظرم رسید که آیات بعدی هم کاملاً در پیوند با موضوع است؛ لهذا مجموع آیه را باید دید:

۴. «أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّهِمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ». «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ». «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (بقره. ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸).

مجموعه این سه آیه در کنار هم می‌تواند دلالت داشته باشد و دلالت آشکاری هم دارد خصوصاً در آیه میانی که تاکید فرموده است که علت حکومت و ولایتی که طالوت دارد این است که او به لحاظ علمی و قدرت برای این کار توانا و از شایستگی برخوردار است.

۵. آیه دیگری که قابل طرح است و ایشان هم مطرح فرمودند آیه ۳۵ و ۳۶ از سوره مبارکه یونس است که باز هم این را می‌مراجعه کردم به نظر دو آیه را در کنار هم قرار دهیم برای استدلال بهتر است «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» و «وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ»

۶. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تَخْفَىٰ صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ» (آل عمران. ۱۱۸)

۷. «وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتِنِي بِهِ فُلَمَا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ» (يوسف. ۵۰)

۸. «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (حدید. ۲۵)

۹. «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاءَ وَيَحْذَرِكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» (آل عمران. ۲۸)

۱۰. «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» (نحل. ۳۶)

۱۱. «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ» (آل عمران. ۲۳)

به نظر می‌رسد این آیه را می‌توان بر این فهرست افزود که کسانی از یهود از کتاب نصیب داشتند. آنان دعوت به کتاب می‌کردند تا بر اساس کتاب بر آنها حکم شود؛ اما عده‌ای که بر اساس کتاب دعوت می‌شدند که در حال و حیات آنها حکم شود اعراض می‌کردند؛ و این توبیخ کسانی است که در مقابل حکم الهی که بر اساس کتاب است اعراض و ایستادگی می‌کنند. این به این معنا می‌تواند باشد که بالاخره امور و شئون حیاتی سیاسی و حکومتی را بر اساس کتاب الله باید حکم کنیم و لازمه آن این است کسی که حکم می‌کند معصوم باشد بلکه باید مجتهد باشد که بتواند بر اساس دستور الهی و احکام الهی و کتاب الهی حکم صادر کند.

۱۲. «وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ» (زمر. ۱۷ و ۱۸)

و همینطور بعضی دیگر از آیات قابلیت تمسک و استدلال دارند که می‌توان با یک تقریری آنها را دلیل بر ولایت فقیه انگاشت.

بررسی اجمالی دلالت آیه ۵۹ سوره نساء بر ولایت ولی فقیه

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»

آیه در امر به اطاعت حق تعالی و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اولی الامر صریح است. اطاعت باری تعالی و اطاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روشن است، اصل اطاعت از «اولی الامر» صریح است که از اولی الامر اطاعت کنید «وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ اطاعت از اولی الامر در عداد و در ردیف و در تراز اطاعت از رسول قلمداد شده است.

اگر این مطلب مسجل قلمداد شود که کلاً اطاعت از «اولی الامر» واجب است - قطعاً و باید هم همین‌جور معنی کرد به جهت اینکه نمی‌توان گفت که اطاعت از اولی الامر مستحب است زیرا اگر بگوییم اطاعت از اولی الامر مستحب است باید بگوییم اطاعت از رسول هم مستحب است و دلیلی ندارد کسی بگوید استثنائاً اطاعت الله واجب است. قاعدتاً این اوامر را باید حمل بر وجوب کرد - «أَطِيعُوا اللَّهَ» «أَطِيعُوا الرَّسُولَ» «وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» هر سه اطاعت واجب است و امر دلالت بر وجوب دارد؛ استحباب و رخصت نیست که بگوییم یک توصیه‌ای است که [حضرت حق جلّ و علا] فرمودند یا توصیه اخلاقی است که خداوند متعال فرموده است که از خود، رسولش و اولی الامر اطاعت شود. این یک اصل، یک مبدأ و یک مقدمه است.

اینکه اطاعت از اولی الامر در کنار و در تراز اطاعت از رسول و این‌دو در کنار اطاعت از حق تعالی مطرح است، لوازمی دارد. اطاعت از الله و رسول از آن جهت که حق تعالی معرفت است، به حقایق مشرف است، خالق است و به تبع آن مالک است، به تبع آن ملک است و اطاعت ملکی و حکومتی از حق تعالی واجب است. خداوند متعال دارای ولایت سیاسی است؛ همین‌طور راجع به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم. رسول هم علاوه بر این که اشراف بر حقایق دارد، شئون مختلفی دارد؛ یکی از شئون آن هم این است که از قبل خداوند متعال دارای ولایت است هم به لحاظ مرتبه وجودی بر دیگر آحاد انسانی مسلط است هم به اعتبار اینکه مبعوث الهی است و از قبل خداوند متعال ولایت تنصیبی دارد به ولایت منصوب است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارای خصوصیتی است. یک سلسله مواصفاتی را آن بزرگوار برخوردار است و «اولی الامر» هم قهراً باید نظیر آنچه که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته می‌شود دارا باشد. شئون امر یعنی حکومت؛ زیرا تقریباً و غالباً گفته شده اینجا [در آیه مبارکه] مراد از «امر» در اولی الامر، امر حکومت است و احیاناً راجع به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و وصف رسول، امر به اطاعت شده «أَطِيعُوا الرَّسُولَ»؛ و فراتر از اولی الامر به طور ویژه، امر به اطاعت آن بزرگوار شده است. ممکن است شئون دیگر حضرت هم محط و متعلق به این امر قلمداد شود؛ اما در خصوص اولی الامر گفته شده است که از اولی الامر اطاعت کنید. در قلمرو «امر» گویی «اطاعت» خواسته است. پس بنابراین حتی اگر چنین نگوییم و به امر و شأن و شئون حکومتی محدود نکنیم (که هست و قطعاً به این مسئله مربوط می‌شود) بالاخره «اطاعت» لازم است، واجب است، امر به اطاعت شده است. یکی از عرصه‌ها و ابعاد آنچه در آن عرصه‌ها و ابعاد باید اطاعت کنیم در «تدبیر شئون بلاد» است، در «تحفظ و حفظ مصالح عامه عباد» (که همان سیاست می‌شود) است (که ما سیاست را به معنای همان تمشیت مصالح عامه و شئون عمومی بلاد و عباد قلمداد کردیم زمانی که مفهوم شناسی سیاست را اوایل بحث می‌کردیم). قطعاً از ابعاد و عرصه‌های مهم متعلق «اطاعت» شئون حکومتی و امور سیاسی است. خب اگر چنین است قهراً باید اولی الامر واجد یک سلسله مواصفات باشند که بتوانند شئون بلاد و مصالح عباد را مطابق با مشیت تشریعی الهیه تأمین و اداره کنند. از جمله مواصفات و صلاحیت‌هایی که لازم است اینکه اگر

بپذیریم اولی الامر در امر و شئون حکومت «ولی» است یا بگوییم علاوه بر شئون حکومت -در سایر امور هم فرقی نمی‌کند- حتماً مستلزم برخورداری از اوصاف و صلاحیت‌های خاصی است که لازمه تدبیر شئون بلاد و حفظ مصالح عباد است که این‌ها برابر با مشیت تشریعی الهیه باید تدبیر و تمشیت شود. آن لوازم و اوصاف کدام است؟ این است که اجتهاد داشته باشد. آیا ممکن است کسی اصلاً خودش اجتهاد ندارد و دین را نمی‌شناسد بخواهد جامعه را بر اساس شریعت اسلامی و مشیت الهیه اداره کند؟ مگر چنین چیزی ممکن است؟ ممکن نیست. اگر در جامعه مجتهدی که مسلط بر شریعت است و یک غیر مجتهدی وجود داشته باشد و امر دایر شود که حکومت را به دست کدام بسپاریم؟ خب معلوم است باید به دست مجتهد بسپاریم؛ نه از این جهت که راجح و افضل است بلکه واجب است بلکه تعیین دارد و مجتهد باید این امر را به دست بگیرد؛ کما اینکه باید در آنچه که منصب حکومت و منصب ولایت آن را اقتضا می‌کند باید به فنون حکومت‌داری آشنا باشد کما اینکه باید متقی و عدل باشد؛ اگر متقی و عدل نباشد امان و خوف از خیانت او حاصل نیست. از کجا معلوم اگر متقی و عادل نبود وقتی قدرت را به دست گرفت ستم نکند؟ و قطعاً اگر متقی نباشد ستم خواهد کرد. از کجا معلوم که اگر پرهیزگار نباشد خیانت نکند؟ پس اینها لازم است. و باید مدیر و مدیر هم باشد و اگر چنین نباشد اصلاً نمی‌تواند اداره کند. و باید شجاع هم باشد، قدرت مواجهه با مشکلات با دشمن و با خطرات را دارا باشد و در این قضیه جازم و قاطع باشد.

پس بنابراین امر به اطاعت حق تعالی، رسول و در ردیف و تراز اطاعت از رسول، اطاعت از اولی الامر به نحو وجوبی مستلزم آن است که آنچه ولیّ امر می‌تواند عهده دار ولایت و حکومت شود، از سلسله مواصفات و صلاحیت‌ها باید برخوردار باشد، اوصاف و توانایی‌ها و ظرفیت‌ها و خصوصیات که لازمه تدبیر شئون بلاد، لازمه تحفیظ مصالح عباد و لازمه تدبیر شئون و تأمین مصالح بر اساس مشیت تشریعی الهیه است باید صورت بپذیرد. پس بنابراین باید ملکه اجتهاد داشته باشد، عارف بما انزل الله فی شئون الحکم باشد؛ متقی، عادل، مدبر، مدیر، شجاع و جازم باشد. مصداق این همان فقیه جامع الشرایط می‌شود.

پس بنابراین فقیه جامع الشرایط بر اساس این آیه متعلق امر به اطاعت از ولیّ امر یعنی فقیه شده است و این آیه می‌تواند دلیل بر ولایت فقیه باشد. چرا؟ زیرا اگر قوه اجتهاد نداشته باشد، عارف به ما انزل الله نباشد، فاقد مواصفات و صلاحیت‌هایی که گفتیم باشد، مستلزم تناقض بین این سه امر است؛ یک امر می‌گوید الله را اطاعت کن، [بعد از امر به اطاعت رسول] اگر امر بعدی بگوید اولی الامر را هم اطاعت کن که مجتهد نیست و احکام الهی را نمی‌داند و عادل نیست؛ هم الله را که دعوت به عدل می‌کند و هم ولیّ امر که دعوت به ظلم می‌کند را باید اطاعت کرد؛ آیا چنین چیزی امکان دارد؟ آیا این تن در دادن به تناقض بین سه امری که در یک آیه آمده به حساب نمی‌آید؟ و بلکه آیا این امر موجب نقض غرض نمی‌شود؟! موجب نقض غرض می‌شود زیرا «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا...» می‌خواهد در «شریعت» اطاعت شود، در تحقق «عدالت» اطاعت شود. آیا ممکن است بر خلاف این آیه امر کند؟ اگر قائل شویم ولیّ امر نباید واجد این شرایط باشد، نه تنها تناقض‌گویی است بلکه عملاً نقض غرض خواهد شد. و نکته بعدی اینکه با آیات و اخبار کثیره دیگر که به اشد لحن‌ها از اتباع ظن و جاهل نهی می‌کند، اتباع و تحاکم به طاغوت را علی الاطلاق نهی می‌کند.

و نهایتاً اینکه عقل هم با این تفسیر همراهی نمی‌کند. عقل هم می‌گوید که باید و لزوماً این جهات، این اوصاف، این صلاحیت‌ها در انسانی که خدای متعال به آنها امر کرده تحقق پیدا کند تا امر صحیح باشد.

مصادیق اولی الامر

اشکالی که ممکن است بر این تقریر وارد شود اینکه آیات و روایات متعددی وجود دارد که مصادیق اولی الامر را حضرات ائمه معصومین علیهم السلام می‌داند و بعضی از آنها صحیح و کاملاً قابل اعتماد و از مسلمات و متعدد است. جابر بن یزید جعفری از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم سؤال می‌کند مراد از آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» چه کسانی هستند که اطاعت از آنها واجب است؟ ایشان فرمودند «هم خلفائی یا جابر و ائمة المسلمین من بعدی» (بحار الانوار، ط دار الاحیاء التراث العربی، ج ۳۶، ص ۲۵۰). خب ائمه مسلمین از نظر شیعه یعنی ائمه معصوم علیهم السلام؛ نه هر کسی که امامت را ولو با تغلب و کودتا و با تبانی مثل سقیفه زمام امور را به دست بگیرد و بعد به او بگوییم این امام مسلمین است. نخیر! چنین نیست بلکه «اولهم علی بن ابیطالب ثم الحسن ثم الحسين» و همینطور سایر ائمه علیهم السلام. این روایت موجود است که مشخصاً فرموده‌اند این دوازده امام تا حضرت حجت سلام الله علیه. این روایت اسم نیز ذکر می‌کند که مراد از اولی الامر در این آیه دوازده امام علیهم السلام است.

در روایت دیگری مرحوم کلینی نقل می‌کند که از امام باقر علیه السلام پرسیدم که مراد از این آیه چیست؟ منظور همان اولی الامر است؟ (چون اطیعوا الله و اطیعوا الرسول که سوال ندارد) فرمودند ما هستیم. مراد ما هستیم. یعنی چه؟ یعنی مصادقش ما ائمه معصوم هستیم. مراد از اولی الامر ما هستیم. اینجور روایات زیاد است.

با توجه به این روایات آیا می‌توان به این آیه برای اثبات ولایت برای فقیه تمسک کرد؟ جواب می‌تواند اینگونه باشد که درست است روایات می‌گوید مصادیق اولی الامر دوازده امام معصوم سلام الله علیهم اجمعین هستند ولی لااقل در اینجا می‌توان دو نکته مطرح کرد:

یکی اینکه این روایات را می‌توانیم بر بیان اتمّ مصادیق از اولیای امر حمل کنیم و بگوییم بله! فرمودند اینها مصادیق بارز هستند، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم و امام باقر علیه السلام قلّه مطلب را فرمودند.

دوم اینکه حصری که مخصوصاً در بیان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود، آنان علی بن ابیطالب علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام هستند یعنی منحصر در حضرات است نه فقط قلّه؛ یک وقت می‌گویند اعلی مصادیق ذکر شده است اما اینجا حصر است. می‌فرمایند اولی الامر حضرات هستند؛ یعنی بقیه اولی الامر نیستند.

نکته دیگری که می‌توان در قبال این نکته مطرح کرد این است که این حصر بسا حصر اضافی است نه حقیقی؛ ما در خیلی از امور و شئون روایات زیادی موجود است که لسان حصری دارد؛ آنجا حصر اضافی است یعنی در قیاس با طواغیت که آیا اجازه داریم از طواغیت تبعیت کنیم و تحاکم به طاغوت کنیم؟ می‌فرمایند نه! نباید از آنها تبعیت کنید، نباید به آنها تحاکم کنید؛ بلکه از ائمه علیهم السلام تبعیت کنید، به محضر این حضرات سلام الله علیهم تحاکم کنید. این حصر حقیقی نیست که یا طواغیت یا معصومین علیهم السلام؛ بلکه حصر اضافی است؛ در قیاس با طواغیت به اینها مراجعه کنید در نتیجه نسبی است و می‌تواند شامل

غیر معصومین علیهم السلام هم بشود زیرا آنها هم در مقابل طواغیت هستند. مگر فقهای ما العیاذبالله در عداد طواغیت هستند؟ مگر جزء مصادیق طواغیت هستند؟ نخیر! در قبال طواغیت هستند و می‌توان در این تقریر حصری و حصر اضافی فقهای عظام و فقهای واجد شرایط را هم در کنار و در عداد اولی الامر ذی حق و محق و مستحق قرار داد.

نکته بعدی این است که لو فرض آیه می‌گوید که از اولی الامر اطاعت کنید و اطاعت از اولی الامر واجب است و سلمنا که مراد از اولی الامر اینجا دوازده امام معصوم سلام الله علیهم هستند آیا این همه روایاتی که از حضرات ائمه علیهم السلام در شأن ولایت فقیه وارد شده جزء مواردی نیست که ما باید اطاعت کنیم؟ آیا اطاعت از اولی الامر معصوم مستلزم اطاعت از ولی فقیه نیست و نمی‌توان این آیه را به این شکل تقریر کرد و از این رهگذر گفت که این آیه مع الواسطه دلالت بر حقانیت و اصالت ولایت فقیه هم دارد؟! ممکن است اشکال دیگر مطرح شود و آن اینکه شما می‌گویید از ولی امر اطاعت کنیم؛ بلکه قبول است، ولی امر باید معصوم باشد، اصلاً کاری به روایات نداریم، اصلاً کاری به اخباری که از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم از حضرت معصوم سلام الله علیهم اجمعین در معنی این آیه و مصداق اولی الامر وارد شده است نداشته باشیم و نداریم؛ ولی خود ما محاسبه می‌کنیم که اولی الامر باید معصوم باشند. آیا ممکن است خدای متعال به اطاعت از خودش و رسول که معصوم است و غیر معصومین امر کند؟ اطاعت از غیر معصومین مستلزم تناقض است نه اطاعت از طاغوت؛ زیرا غیر معصوم خطا می‌کند (خلاف نمی‌کند ولی خطا که می‌کند). خب اگر عن خطأ فقیه غیر معصومی احیاناً امر به موضوعی کرد که خلاف حکم خدا است و خلاف مرضی الهی باشد و خلاف امر رسول است آیا این امر متناقضی نیست که بگوییم هم خدا را که تشریع را او جعل فرموده است و رسول را که دسترسی به واقع تشریع دارد و ائمه معصوم علیهم السلام را که دسترسی به واقع تشریع دارند و هم از فقیه‌ای که گاهی به واقع تشریع دست پیدا نمی‌کند اطاعت کنید؟ (مثلاً فرض کنید که دلیل به دست او نرسیده یا نمی‌تواند دلیل را فهم کند و در فهم دلیل اشتباه می‌کند و احیاناً به اصول عملیه تمسک می‌کند که مؤدای اصول با حکم واقعی اولی ممکن است مطابق نباشد) آیا این امر متناقض قلمداد نمی‌شود؟ و به هر حال فتوای فقیه همه جا یقینی نیست بلکه [بعضاً] ظنی است. اصلاً بسیاری از بزرگان ما در تعریف اجتهاد، ظن را جزء مؤلفه‌های اجتهاد نام بردند؛ این مشکل به وجود می‌آورد و احیاناً همچنان می‌توان گفت که مستلزم نقض غرض هم هست و می‌توان گفت که با آیات و اخباری که از اتباع ظن نهی می‌کند تعارض دارد. آیا ممکن است خداوند متعال امر به التزام به ظنون فرموده باشد؟

در قبال این نکته او در جواب از این سؤال هم می‌توان چند مطلب را طرح کرد اولاً ما ادله فراوانی بر حجیت اجتهاد و قول و رأی فقیه جامع شرایط داریم. آنها را چه کار می‌کنید؟ ما انکار نمی‌کنیم که اگر در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم و ایشان حاکم و والی می‌شدند و ایشان امر می‌فرمودند عین مراحکام اولیه نفس الامریه الهیه بود؛ حضرات معصومین علیهم السلام هم همین‌طور هستند اینکه خیلی روشن است؛ اما ما از این واقعیت هم نمی‌توانیم بگذریم که همواره در محضر معصوم نیستیم تا بتوانیم مستقیماً به واقع تشریع دست پیدا کنیم و اوامر واقعی تشریعی اولی نفس الامری بر ما حاکم شود. و به همین دلیل رأی مجتهد حجت شده است و التزام به آراء مجتهدین تناقض نخواهد بود. در خصوص بنده مسلم که در عهد غیبت دسترسی به معصوم ندارد وظیفه طبق ادله بسیار قرآنی و روایی عمل به فقیه جامع شرایط است. این متناقض نیست. بلکه اگر کسی رأساً از اوامر نفس الامریه الهیه مطلع باشد باید به آن عمل کند مانند خود رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام. اگر کسی دسترسی به خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم داشت، در عهد رسول و دوره بعثت بود و مستقیماً احکام را پرسید باید

به آنها عمل کند این روشن است؛ اما اگر چنین نبود- و بخش عمده تاریخ چنین نیست؛ ۲۳ سال عهد بعثت است، ۲۵۰ سال دوره حضور است تا امروز و چیزی حدود ۱۲۰۰ سال ما مستقیماً دسترسی به حضرات معصوم علیهم السلام نداریم- باید چه کار کنیم؟ ادله قرآنی و روایی می گوید از فقیه جامع الشرایط تقلید و تبعیت کنید؛ وانگهی اگر بنا باشد بگوییم اصلاً «حکومت»، حق منحصر معصوم است یعنی مثلاً ۱۰ سال باید پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم حکومت می فرمودند که کردند (چون در آن ده سال دوره مکه نتوانستند حکومت کنند و ممکن نبود حکومت کنند، در اقلیت بودند، در خطر بودند، امنیت جانی نداشتند، ده یا یازده سال در مدینه بودند آن هم با حدود ۸۰ جنگ و درگیری های نظامی و با هزار و یک مشکل بدون اینکه هنوز نظامی شکل گرفته باشد بدون اینکه همه احکام نازل شده باشد. عمده احکام در مدینه نازل شد و اواخر عمر مبارک آن بزرگوار هنوز احکام در حال نزول بود و اصلاً شریعت تکمیل نشده بود و با اواخر عمر مبارک آن بزرگوار تکمیل شد «الیوم اکملت لکم دینکم» پس بنابراین حکومتی کامل الشرایط نبود و ظروف مساعد نداشت تا حکومت کاملی مستقر شود. حالا بپذیریم که حکومت شد؛ امیرالمومنین علیه السلام هم کمتر از ۵ سال حکومت فرمودند، حضرت مجتبی علیه السلام ۶ ماه حکومت فرمودند؛ مجموع آنها پانزده یا شانزده سال می شود. الان ۱۴ یا ۱۵ قرن است که بلاحکومت هستیم و معلوم نیست که چند صد سال یا چند هزار سال دیگر العیاذ بالله احياناً غیبت طول بکشد و فرج به تأخیر بیفتد. حال آیا در تمام طول این مدت خدای متعال به تعبیر عامیانه می گویم از ترس اینکه مبادا غیر معصوم در رأس حکومت قرار بگیرد و گاهی اشتباه کند راضی است حکومت تعطیل شود؟ این در حالی است که اولاً بخش کثیری از احکام به واقع اصابت کرده و تحقق پیدا می کند و برکت اجرای مثلاً ۹۰ درصد ۸۰ درصد یا ۷۰ درصد از احکام الهی را به خاطر احتمال خطا در ۱۰ درصد یا ۲۰ یا ۳۰ درصد ترک کنیم؟ کدام شریعتی این اجازه را می دهد؟ کدام عقلی این اذن را به ما می دهد؟ قول به چنین مظنه ای که ولی امر فقط باید معصوم باشد و جز او نمی تواند ولایت امر داشته باشد مستلزم انعطال شریعت است.

صرفاً ۱۵ یا ۱۶ سال شریعت اجرا شد آن هم قطعاً ناقص زیرا شرایط فراهم نبود و شریعت تعطیل شد تا چند سال یا چند هزار سال دیگر دوباره یک فرصت کوتاهی (که بعضی روایات می گوید دوره حکومت حضرت حجت سلام الله علیه ۷ سال خواهد بود حالا گاهی می گویند ۷ سال البته با سالهای دنیایی نیست) ولی به هر حال یک دوره محدودی هم آن بزرگوار خواهند آمد و احکام الهی اجرا خواهد شد. آیا بقیه سال ها رها باشد؟ یعنی احکام آمده که فقط چند سالی محدود اجرا شود و تمام؟! و اصلاً بنا نیست طی قرون اجرا شود؟! آیا می توان چنین چیزی را پذیرفت که بگوییم اولی الامر فقط معصومین سلام الله علیهم هستند؛ یا اینکه به ناچار باید بگوییم بله! «اولی الامر» اعلی مصادیق حضرات معصومین علیهم السلام هستند و «اولی الامر» نیز ولایت دارند و از شعب ولایت آنها ولایت فقیه است؛ ولایت فقیه از شعب ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت ائمه معصوم سلام الله علیهم است.

لهذا این اشکال را هم می توان پاسخ داد و احياناً ممکن است نکات و اشکالات دیگری هم قابل طرح باشد.

و السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته

